



روزنامه علم

ششم در ماه فروردین ۱۲۷۱ مسیحی  
هر کس اخبار و اطلاعات علی مدار الطباعه  
همپون بفرستد درین روزنامه باسم خود  
اد نوشته خواهد شد

دوشنبه سیم جادی اول ۱۲۹۵ هجری  
قیمت بکظرفا بکعباسی  
قیمت اعلان سطحی ده شاهی  
اداره بقمه در چهار قسط

چون باد ربیعی ذکران باغ بچنبد  
زی یاده کشد خاطر و خواهد که بچنبد  
و پژه که هی ابر بخاری بفریبند  
در پرد درنا شفته و از شاخ بسنبد  
بر روی شمر سنا ز خند سپصد کنبند  
چو ناند که هی ساغر بسپار نکونار  
کل غنچه مصدناز سحر کاها ن بشکفت  
خفتنکه خارش چو برنجا بند آشفست  
چون دیدد بهار این و بیبارانش فرو کفت  
ابر آب زد و باد زبک سوی فرورفت  
از نزهت کلکشت کفون نبود اشکفت  
کردم زند از نشو و نما نقش بد بووار  
از ابر بسا مین کهر آگند دکان است  
وز ژاله چمن همچوره کاهکشان است  
وز باد جهان بکسره آموده بان است  
برک کل حمیری را سر سبزه مکان است  
کوفی بمثل خرده با قوت روان است  
بر فرش ز بوجد میرا کندش خار  
زی جوئی بنفشه بنکر خردک رسته  
چونان خط خونبان هم در حلقه نشسته  
شوخی است سعی سر و لب جوینک بسته  
پا برده باب اندر چون مردم خسته  
پاد لبرک ماست که از ادک رسته  
بنهاده قدم دیده ما را پی تیمار  
وان غنچه لاله چو بکی ناف کلن خام  
مشکی است که باخونش بکجا شده آرام  
باغالبه با سرخ مل آمیخته در جام  
پاموی پریش آمده بر روی دلا رام

عالم جناب اقامه بر ذالطف علی متخلص بدانش ولد غالب نجاه منهدی کاظم  
امین السفر که از اجله فضلا و بلغاست مستطی در مدح ذات ملک  
صفات مقدس اعلحضرت همپون شاهنشاه صاحبقران عرض کرده  
بود چون موقع استخوان و قبول یافت نکاشته میشود  
خزیدد حریفان که صباح است و صبوح است  
آن باده بیار پد که مفتاح فتوح است  
آن باده که او صافش در حد وضوح است  
جایی که پراز راح بود راحت روح است  
طوفان سخن را بمثل کشتی نوح است  
این است منش تخریب کردستم صد بار  
ان باده که کر پشه خورد پیل کزاید  
اگر مین از افرو غش جبریل نماید  
ز آینه دل ز نکش فتو بل زاید  
بر چهره جان بویش تجمل فراید  
از آب خضر ذوقش تا و پیل سزاید  
بشکتی ازین مائده می نباید تا هار  
ای آمدد بچورد شیم از تو پراز نور  
زان سان که پراز نور هموی شیب بچور  
بر باده انکور کن آن ساغر بلور  
در ساغر بلور نکر باده انکور  
در پرده و پر نور در رفتند و مستور  
چو ناند که خورد در بر مرد هشیوار  
آن باده خوش ابد که رسد از کف ساره  
ان ساره نکوتر که بکف دارد بباد  
باده بصفقت همچو بکی کوه بجا ده  
ساره بمثل است چنان حورا زاد  
خافش بر و در بند کربیا نش کتاده  
بستان ز کفش جام و ز لب کام بجزوار

مشکین شد بکنیم و نبی شد کلفام

بادرد دل خونین هوس طره دلداد

وان نوکس ان طشتک زربش بربر

هچون بتکی بیوم اخضرش بربر

بر سرش یکی افسرک از خالص زرب

بنشاند برون سویش شش لؤلؤ تربر

با باغ پی هد پتار باب نظر بر

سپهین طبقی پر ز آورده با پتار

بسن بشبار و زهی ریزد قطره

مانا اثر خود شر استا برو کونه

چون این هر می بخشد مطواع نه مکن

نه فی بغلط بلاندم این کوشش با الله

کر ابر بخاری بدی از جود شمشه

بفشاندی بر خلق هم لؤلؤ شهور

آن شاه سبک حله پیروز مظفر

کز شعله مرک است و اجوهر خنجر

جوشش که لطف هم از مهر مخمر

کوشش که عنت همی قهر معبود

تبری که بداند پیشش بنهد بجان در

پیکانش فرا بجهد از جانب سواد

بهرام که گویند همی کوشگری

وز تیر سم و کوش بهم آرده کردی

امروز اگر بودی با آن هم مردی

ببر او زربش بدی وان شیر بریدی

حلقه رهش در کوش افکندی و خوردی

سو کند که اینست شمی با بنزار

بستودن در کاهش بر مردم مجز

فرض است بدان سان که همی طاعت ایزد

چون رای مد بخش کند اندیشه مهتد

بس رسته کوه نگر دینک منضد

بر صفحه فرا بد پیش از مدد بد

شبا و فزه لغز و سره بالغ و ستوار

کنار من اینک هم مشکلی است بی آهو

ناورده جبریل و نه پرورده جادو

با این بلغایم نهاد انکس بتر از و

کو خورده مینا شمرد روضه مینو

خود نامیه بخشود اثر کر چه ببرد و

با آذر مر کس نه بکنجد مر آزار

چون بخت شهنشاهم بر ناو بتد بپر

مانند برای ملک ما نخورد و پیر

همواره ستایش بتقر بر و بتحر بر

المنته لله همه نغز آدم اثر

با این همه کر هیچ فرادفت بتقصیر

خواهم همی از بار خداوند استغفار

پیوسته در مرکب اقبال بزین باد

کتر رهش همتر از پود کین باد

همواره بر ازنده دجهیم و نکین باد

چون نقش بر انکشتیش ناصر دین باد

امین دعا از دل جبریل این باد

بذر رفتن آن بادا با این دژادار

امیرزاده سلطان محمد میرزا ولد مرحوم عماد الدوله در جواب علیخان  
اقا میرزا عبدالمطلب ادیب نوشته و بمطبعه شریفه ارسال داشته الله  
انچه را کمان کرده اید رداست برا جو بید من و نکاشته شده بود ایضا  
عین رداست بر شما ( اینکه فرموده اید رفض بمعنی ترک است  
مردود است زیرا که شما خارج از اصطلاح شده و مخالفت جمهور  
نموده اید چه اصطلاح علمی غیر از لغوی است بنهنا چون بچید و  
تفاوت شدید چنانکه در شرح جامی در ذیل بیان الکلمة لفظ  
مذکور است که اللفظ فی اللغة الرئی يقال اکت التمره و لفظ التمره  
ای دمیتهاتم نقل فی عرف النخاة ابتداء و بعد جعله بمعنی الملفوظ  
کالمخلوق بمعنی المخلوق الی ما تیلفظ الالانسان حقیقه او حکما هملا  
کان او موضوعا مفردا کان او مرکبا و ازین قبیل رداست که تصریح  
کرده اند با اینکه اصطلاح علمی فرق دارد با اصطلاح لغوی پس  
اگر چه رفض چنانکه گفته اید بمعنی ترک است ولی دخلی با سخن فیه  
ندارد زیرا که در اصطلاح اینکه میگویند و رفضوا ماضی بلع و بد  
یعنی عرب استعمال نکرده است این ترک ترک مقید بقید عربی است

لامطلق الترتیب کما رغبت بدلیل اینکه در ذیل شرح و اما تو اما ضی بدیع  
و پذیرد در تصرف چنین مذکور است یعنی له یسمع من عرب و دع و  
لا و ذر و سح بدیع و پذیرد فعل آنهم اما توها ای تر کوا استعمالها  
پس رفض که گفته میشود در اصطلاح علی موقوف بنوع است قیاس  
در آن هیچ وجه مدخلیت نیست کما مر جناب (و اینکه فرموده اند قیاس  
بایه قیاس مع الفارق است مردود است زیرا که شاعر در نزهه معنی  
معرف شده اند که بر فرض صحت در شذوذش مخفی نمیرود و چنین  
کمان نموده اند که آنچه شاذ است مطلقا استعمال آن جایز نیست این بود  
که عرض شد شاذ حسن مستعمل است حتی در کلام فصیح مثل ای بایه  
زیرا که شاذ مخالف قیاس و استعمال جایز نیست نه مطلق شاذ قضا  
نیز بنا بر قول شما اگر شاذ باشد هم محل ایراد نبود و اینکه گفته اند قیاس  
بایه قیاس مع الفارق است از این جهت که ای بایه مستعمل در کلام فصیح است  
و ما نحن فیهم در هیچ کلامی استعمال نشده مردود است زیرا که قیاس  
بایه بایه من باب استعمال قضا است بلکه چنانکه عرض شد در مقام  
توهم شما بود که در شذوذش مخفی نمیرود و چنین تصور شده بود که  
شاذ اصلا و مطلقا با تمام باید استعمال نشود و آینه اعتراف  
بشاذ قضا نکرده بودم که این ایراد شما وارد آمد که چون مانع  
در هیچ کلامی نیست پس قیاس بایه بایه مع الفارق است بلکه راه  
استعمال آن باد که صحیح مخوب و براهین واضح علمیه است و نه ازین  
جبهت که ای بایه چون شاذ است مستعمل است پس باید قضا نیز  
استعمالش صحیح باشد) و اینکه در مقام رد بر قول بنده که عرض شده بود  
قلب همه پیاد در صورتی است که او و یادر طرف واقع شده باشند  
در وسط زیرا که طرف تا لا و را است فرموده اند که منکر وقوع شده اند  
و حال آنکه استعمال ثابت و واقع است مثل صلابه و غطانه و عیان مردود  
بعلت اینکه عرض کردیم که بنده کرده ام قوی است که جملگی بر آن اند و احتیاج  
بنواد و شواذ نیست قول صحیح قول جمهور است طرف اجماع قوی است  
اگر اعتنائی با مور جزئی نباشد بشود هیچیک از قواعد کلیه نباید صحیح باشد  
زیرا که در اکثر مسائل مسلمیه قوی برخلاف است چنانکه در مقابل  
این حکم حکم کل فاعل مرفوع گفته شده است که اصل اعراب برای تو  
معنی است و در نزد وضوح معنی احتیاج با اعراب نیست مثل کسر التاج  
الحجر میتوانیم حجر را که فاعل است لباس مفعولیت پوشانیم زیرا که مقصود  
واضح است اگر چه این حرف در معنی عیب است ولی مخالف قول جمهور است  
پس باین قاعده بر این مالک که کلیه میگوید الفاعل الذکر قوی است

زید منبر وجهه نعم الفتی ایراد دارد است که منکر وقوع شذوذ  
و اینکه گفته اند بر کسب مناظره غلط است اینکه عرض شده ممکن است  
ماده بانی باشد و اسم و مصدر از آن با و استعمال شده باشد مثل  
غشای و ضرای با بالعکس همین اعتراض غلط است زیرا که عرض بنده  
در مقابل قول شما بود در نزهه معنی که فرموده بودید بلکه مصحح لفظ  
قضا نه است زیرا که بعد از اعلال با قلب مجزیه میشود چون منکر وقوع  
شده بود بدین بود که گفته شد ممکن است بانی باشد و اسم یا مصدر  
از آن با و استعمال شده باشد مثل غشای و ضرای با بعکس مثل  
شقایه و اخوات و خلاصه از اصل اعتراضی که بر لفظ قضا و فرموده  
بودید در نزهه نیست و پنجم مستحسن نبود و بقاعده مناظره غلط بود  
چنانکه در همان نزهه که اول صحبت قضا و بود چنین اعتراض کرده بودید  
که ظاهر مورد ملتفت مراد من شده اند چنانکه در دو موضع تلفظ  
بلفظ قضا و فرموده اند و حال آنکه قضا صحیح است نه قضا و زیرا که اول  
امکان داشت لفظ غلطی استعمال شود ولی مطلب فهمیده شده باشد  
چنانکه در نزهه بدین هم تصریح بمقصود شما شد پس ایراد بر تلفظ بلفظ  
قضا که مستعمل فی عرف است و بطی نداشت شما را بر مغالطه گذارید  
و بمقاد الغریق بدیشت بکل حدیثی با این جزئیات تمسک نمودید و حال  
آنکه اصل مطلب صحبت کفایت همین بود نه تصحیح استعمالات عربی  
و تا بنا اینکه گفته بودید ما نحن فیهم در هیچ کتابی اصلا و مطلقا لغت  
غیر لغة ذکر نشده است مردود است بعلت اینکه منکر وقوع شده اند  
و چون تعمیم داده اند که در هیچ جا ذکر نشده لا بد عرض میشود که اول  
قبل از استعمال بنده قضا و را در همین روز نامه علمیه در نزهه بدین  
بعضی از ادبای که قول ایشان سند است از برای بنده و شما استعمال  
فرموده اند فارجه البصر هل تری من فطور دیگر آنکه صاحب کتاب تحفة  
العالم میرزا عبداللطیف خان شوشتری که از جمله ادباء فحام بوده است  
در ذیل سیاحت کرمانشان که بیان احوال علماء آن بلد را مینویسد  
لفظ قضا و استعمال نموده ثم ارجع البصر کوته بنقلب البصر  
خاسنا و هو حسبر پس از برای انکار وقوع که فرموده اند هیچ استعمال  
نشده است باین دو مورد اکتفا شد ولی مقصود این بود که از راه  
علم بشما جواب داده شود بحمد الله علماء و استعمالا جواب داده شد  
ان عدتم عدنا و ان زدتم زدنا اما ضوس که عبارت این خلدکان  
کما کان لا یخجل مانده و قد خرجنا عن المقصود بما لا حاجه بنا الیه

بقیه اخبار منبر فی انصاف حکمیه اش

جراحت کوفتی از زمان بروز تا انتهای هنگام دروم میشود که تغییرات بسیار در بروز علامات و عوارضات و تغییر مینت و شکل بدیدار نماید ولی در صورتیکه جراحت التهام پذیرد دیگر عود نمیکند مگر آنکه بعقیده مسبور بکسر است تازم دست هد و پاره سوه ترکیبات میشود که بقیه جراحت کوفتی شود از قبیل ناصور یا صنوق مجرای بول و اتصال و التئان پوست خسته و صنوق مستقیم تشخیص اشکالی در تشخیص شانگرو نترین نیست بواسطه رمادی بودن سطح و صلا عمق و اطراف و تجمیع کانکله و نخای کتال بدن و شانگرو نرم بعضی اوقات میشود که مشتبه بجراحت ساده کرد بر بواسطه نداشتن بعضی علامات و هم بواسطه مسطور داشتن مرض سبب اصلی مرض خود را و زریق که بنکو ترین مبتلاست جراحت کوفتی را گاه باشد که اثر نفورده جراحت بزرگتر شود پس درین صورت رفع اشتباه را باید بواسطه کوبیدن دریم جراحت بخورد مرض نمود تا تمیز داده شود

جراحت کوفتی گاهی بحسب مکان و منظر با بعضی از امراض مشتبه گردد که از اینجمله است تبخال خشنه گاه و فرج که باید بدقت آنها را تمیز داد با اینکه اگر دو پاسه در آنه جناب تب خالی در سطح متوری از خشنه گاه و فرج با سوزش و حگه بروز نماید محال است امتیازان از ابتدای جراحت کوفتی و چون چند روز بگذرد بواسطه بروز علامات مخصوصه کوفت بکلی رفع اشتباه گردد زیرا که جراحت کوفتی عمیق و پوشیده شد از پاره سفید و ضخیم است با صلابت و برآمدگی اطراف و برخلاف تب خال جراحت بدون عمق و بدون پاره و صلابت اطراف است سطح جراحت قرمز نمادی است و جراحت تب خال هرگز مورث تو دم عدد کتال در آن نمیشود بعکس جراحت کوفتی و هم مشتبه شود جراحت کوفتی نوبت پستان با شقاق ساده ولی تمیز داده شود با اینکه در غنهای کوفتی مدتی با محرومی و اغلب سخت اند با تو دم غده های زیرین بل علاوه آنکه اکثر اوقات سرایت بطفل نموده جراحت کوفتی در لب طفل نیز مشاهده شود و هم جراحت کوفتی مقعد بواسطه عضونهای طولانی که در اطراف مقعد است اغلب طول اند و مشتبه گردند با شقاق اموضع ولی تمیز داده شوند از صلابت اطراف و رمادی بودن عمق و عظم جراحت و وجع بخصوص هنگام فرج براز و جراحت کوفتی مستقیم تمیز داده نشود مگر بواسطه آینه مقعد و جراحت کوفتی زبان و لب تمیز داده شوند بواسطه داشتن جمیع علامت مخصوصه جراحت کوفتی که در بدن و همراهند با ورم غده جدا بر وقت

فک و با همبند از امراض دهان مشتبه نشوند مگر با جراحت زبیدی و طرز تمیز آنست که جراحت زبیدی اغلب در سطح داخلی و خیره و لثه و مخاط دندانها بروز نماید و جراحت کوفتی در حلق و لوزین و سطح ظاهر قطعه اعلامی زبان و لپها بروز نماید و جراحتان مدور و عمیق و رمادی با اطراف بریده است بخلاف جراحت زبیدی سطح و غیر منظم و پوشیده اند از پاره سفید و نازک و بیک تعفن مخصوصی از دهان استشام شود که بصحولت تمیز توان داد از سایر جراحت دهان بعلاوه آنکه از پاره سواالات از اتفاقات سابقه مرضی با پنکه املاح زبیدی از خارج با داخل استعمال نموده با آنکه در معدن زبیدی عمل و کارکن بوده تشخیص را سهل و واضح نموده رفع اشتباه نماید

تقدمه المعرفه کوفت اکال و سرچه زینو که از طرفه بخورد و از طرف دیگر التهام پذیرد خطرشان بیشتر و کوفت غانقرا پانی خطرش کمتر است اغلب هم حصول غانقرا با دلیل بر اتمام و انجام مرض است که چون قطعه مرده ساقط شود جراحتی ساده باقی ماند که بزودی التهام پذیرد و جراحت کوفتی صلب خطرشان بیشتر از کوفت نرم است چرا که هم در بر تو علاج پذیرند و هم صلابت دلالت بر مزاجی شدن مرض نماید ضمیرا که این نوع جراحت را بحال خود گذارند مورث بروز عوارضات مزاجی چند مدت قلیل شوند

بقیه درمزه آینه

مدت قلیل شوند

بموجب مسطورات روز نامر لانت بلز

تدما را عقیده این بود که جنس شیشه که از آن بطری میسازند اصلا تاثیر می دهد مشروبات ندارد این فقره سهو بزرگی بود و اغلب مشروبات ازین جهت ضایع شدند که شیشه که در آن میساختند جنسی را در ای قلیا بود بر حسب تجربه که در اسازها قابل و امتحانی کرده اند شیشه بطری باید از صند جز پنجاه و هشت جز و در ضمن سبلیس باشد و پاره جز و هفت سبع بطاس و هجده جز و سه عشر آهن و پاره جز و سه عشر کل آهن بطریها بلاغلب از شیشه ها ساخته شد که از صند جز پنجاه و دو جز و دو و خمن سبلیس میباشد و پنجاه جز و دو و خمن ان بطاس سی و دو جز و پنجاه آهن و پاره جز و سه عشر کل آهن و هر چه جز آهن شیشه نباد باشد مشروبات را بیشتر فاسد میکند چنانکه با چهل و پنج جز سبلیس و پانزده جز بطاس ده جز کل و سی جز آهن شیشه ضمیمه شد ان خاصیتی که باید داشته باشد ندارد و بهترین بطریها باید از صند جز هجده الی بیست جز آهن و پنجاه و نه جز الی شصت جز ان سبلیس باشد و بدترین شیشه ها پنجاه الی پنجاه و دو جز سبلیس و بیست پنج الی سی جز آهن دارد (سبلیس چیزی است مرکب از اکسید و سبلیس هم رنگ آن سفید و در بود آب حل میشود